

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

سازمان انقلابی افغانستان
۰۲ می ۲۰۱۴

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش شانزدهم

روایاتی که به واقعیت نپیوست

شوروی که دولت زیر حمایتش را در برابر قیام ها و حمله های بی وقفه مردم در حالت نزع می دید و در خدمتگذاری امین مثل سایر رهبران حزب دموکراتیک شک پیدا کرده بود، به فکر عملی کردن اشغال افغانستان و ایجاد حاکمیت پوشالی و کاملاً وابسته به خود برآمد که سال ها در سر پرورانده بود تا همه امور را مستقیماً هدایت کند. به این خاطر تا ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ تمامی مقدمات این اشغال آماده شده بود و بعد از یک تجاوز عریان برای ۹ سال، یک ماه و ۱۸ روز (۳۳۳۵ روز) افغانستان را به اشغال خود درآورد. برخی ها می نویسند که این تصمیم را فقط برژنف، گرومیکو، اوستینوف و اندروپوف گرفته بودند و برخی دیگر نظر دارند که از ۱۴ عضو بیروی سیاسی فقط ۸ نفر درین جلسه شرکت داشتند و دیگران بعداً آن را امضاء کردند، و این را هم می نویسند که اندروپوف با این تجاوز موافق نبوده است، اما جریان هر طوری بوده باشد، در آن زمان هیچ کسی از بلندپایگان دولت برژنف درین مورد اعتراضی نکرد. منابع غربی با دلایل بسیار ضعیفی از مخالفت الکسی کاسگین با این تجاوز در آن زمان می نوشتند. پوزانف، پاولفسکی، گرلیف و بگدانف که سفیر و مسؤولان بخش نظامی «کی. جی. بی» در کابل بودند، با این تجاوز موافق نبودند اما صدای آنان در مسکو شنیده نشد. همچنان مارشال آگارکوف لوی درستیز اتحاد شوروی، مارشال اخرامیف معاون ستر درستیز، جنرال ورونیکوف معاون لوی درستیز و جنرال پاولفسکی قومندان قوت های زمینی اتحاد شوروی که اوضاع را نظامی ارزیابی کرده، معتقد بودند که افغانستان کشور کوهستانی است و مرزهای طولی با ایران و پاکستان دارد، لذا برای کنترل آن باید صدها هزار نیروی نظامی فرستاده شود، به این خاطر آنان با این تجاوز و اعزام نیرو به افغانستان موافق نبودند.

اینکه تجاوز شوروی به افغانستان تصادفی و تصمیم یک روزه بوده باشد و ستراتیژیست های شوروی از مدت ها روی آن فکر و کار نکرده و نکات ضعف و قوت آن را به نفع خود ارزیابی ننموده باشند، بیرون از تصور است. در اسنادی که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی به بیرون راه یافته، آمده است که قبل از تجاوز ارتش شوروی رهبران جناح خلق از شوروی ها خواسته بودند که به افغانستان نیرو بفرستند. در کتاب «جنگ افغانستان» به کوشش نویسندگان انستیتوت تاریخ روسیه نیز گفته شده که قبل از تجاوز شوروی حداقل ۱۴ بار چنین درخواستی از سوی رهبران جناح خلق صورت گرفته است، مخصوصاً بعد از قیام ۲۴ حوت هرات که دومین شهر بزرگ افغانستان به مدت ۳ روز در کنترل مردم قرار گرفت، تره کی و حواریون او را سخت و ارخطا ساخت.

مقارن با این تجاوز یک هیأت مهم شوروی به ریاست سترجنرال ایشیف رئیس اداره کل سیاسی ارتش و نیروی دریایی شوروی که هم در وزارت دفاع و هم در کمیته مرکزی موقف قابل احترام و مهمی داشت، با هیأت بلندپایه نظامی به کابل آمد و گفته می شود که او و هیأت همراهش مقدمات تجاوز ارتش شوروی را به افغانستان از نزدیک ارزیابی کردند. جنرال ایشیف در ۱۹۶۸ قبل از تجاوز نیروهای شوروی به پراگ و سقوط رژیم قانونی آن نیز به این کشور رفته بود. بسیاری از تحلیلگران، این دو سفر را با مضمون همسان در دو زمان و دو مکان جداگانه ارزیابی می کنند.

نویسندگان غربی بعد از این تجاوز به طور گسترده ای نوشتند و به زودی در اذهان عمومی القاء کردند که ارتش سرخ می خواهد رؤیاهای «پیتر کبیر» برای رسیدن به بحر هند را تحقق بخشد. با این که هر امپریالیزم و سوسیال امپریالیزمی در آخرین تحلیل کاری جز جهان خواری ندارد و پنج خصلتی که لنین برای معرفی امپریالیزم تدوین نموده، برای رسیدن به چنین هدفی است، و شوروی ها نیز هدفی جز این نداشتند. اما در هیچ جایی چنین اشاره ای از سوی رهبران نظامی و یا ملکی شوروی در این مورد صورت نگرفته است.

سوسیال امپریالیزم شوروی در آن زمان با اقتصاد بروکراتیک و ملیتاریزمی که تاروپودش را احتواء کرده بود، برای زدن رقیب و تسلط بر راه ها، تنگه ها و آب راه های مهم جهان (هرمز، باب المندب، دماغه امید و دریای جنوب چین) تلاش می نمود و افغانستان می توانست چنین سکوی برای شوروی ها به حساب آید، اما اردوی شوروی در زمان تجاوز به افغانستان در وضعیت بسیار ضعیف و شکننده ای که در افغانستان ایجاد شده بود، از آمو گذشت و به زودی متوجه شد که بلعیدن لقمه استخوانی افغانستان (مخصوصاً که تمام کشورهای امپریالیستی و کشورهای ثروتمند اسلامی به کمک جنگجویان مخالف کمر بسته بودند) کار آسانی نیست، لذا در صحبت ها، تصمیم گیری ها و اسنادی که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی به بیرون درز کرده، تا حال دیده نشده که چنین یورش به سوی پاکستان در دستور کار این مرحله تجاوز اتحاد شوروی قرار داشته بوده باشد. اما در صورتی که قادر می شد به آسانی افغانستان را زیر کنترل بگیرد، دلیلی وجود نداشت که بر بلوچستان پاکستان که موقعیت بسیار شکننده برای اسلام آباد داشت، سرمایه گذاری نکند، هراسی که در روزهای اول تجاوز، بند بند مقامات پاکستانی را لرزاند.

اما این تبلیغات به نفع پاکستان هم بود، زیرا کشورهای متحد امریکا به ویژه کشورهای عربی حاشیه خلیج که قدم بعدی تجاوز شوروی را سخت به زیان خود می دیدند، زمینه ساز کمک های بسیاری به پاکستان شدند و نوعی حمایت عاطفی جهانی نسبت به پاکستان برانگیخته شد، مخصوصاً بعد از آن که تجاوز میگ های شوروی به شمال پاکستان، تلفاتی بر مردم ملکی آن وارد ساختند، حمایت از پاکستان تشدید یافت. جنرال ضیاءالحق که یکی از جنرالان جنایتکار پاکستان بود و در ۱۹۶۵ با ۳۰ هزار سرباز پاکستانی در اردن (به عنوان نیروی مزدور) حدود ۵ هزار فلسطینی را قتل عام کرده بود، در ۱۹۷۷ با کودتای نظامی، حکومت ذوالفقار علی بوتو رهبر حزب مردم پاکستان را سرنگون و بعد در ۴ اپریل ۱۹۷۹ بوتو را در زندان راولپندی به دار آویخت. با این که علت اصلی اعدام بوتو به تحریک سازمان سیا (ضیاءالحق عضو این سازمان بود) در نزدیکی او با چین ارزیابی می شد، اما ظاهراً این کار در غرب با اعتراض همراه بود که با تجاوز شوروی به افغانستان و نقش بعدی ضیاءالحق نه تنها غربی ها این اعتراض را فراموش کردند بلکه ضیاءالحق را به عنوان یک «قهرمان» ستودند.

در جریان ماه دسمبر ۱۹۷۹ اعضای «کی. جی. بی» و اجنت هائی که اتباع شوروی بودند بر اوضاع افغانستان نظارت ۲۴ ساعته داشتند. بیش از ۱۶۰۰ مشاور نظامی و متخصص، ۶۱ عضو نمایندگی «کی. جی. بی»، ۲۱ عضو ریزیدینسی و ۱۰ افسر عملیاتی از واحد زینت مشغول جمع آوری معلومات از کانال های مختلف در افغانستان بودند. در کنار اینان ۱۰۳ اجنت و ۱۱۵ تن از اعضای استخبارات افغان در تماس با ریزیدینسی قرار داشتند. در آن روزها در کابل شایعه بود که ببرک به مسکو آمده و عنقریب کودتای پرچمی ها صورت می گیرد. به تاریخ ۱۶ دسمبر یک قطعه

از محافظان شوروی در دارالامان جابه جا شدند و در ۲۰ دسمبر با طرح شوروی ها، امین در میان ترتیبات امنیتی خاصی به دارالامان انتقال یافت. یک گروه از گارد خلق با ۱۱ تانک جهت امنیت امین در دارالامان مستقر گردید. امین به اسدالله رحمان کارمند «کام» دستور داد تا تمامی رفت و آمد طیاره های روسی را در میدان هوایی بگرام برای او گزارش دهد. سلطان احمد رئیس سیاسی «کام» به امین خبر داد که رادیوهای غربی از تهاجم روس ها به افغانستان خبر می دهند. اما امین بر حمایت قوای افغان از خود حساب می برد و فکر نمی کرد که نیروهای «انترناسیونالیستی» بر افغانستان تجاوز کنند. حفیظ الله امین که باورهای خاصی نسبت به اتحاد شوروی داشت، فکر می کرد که این گهواره بلشویک ها هنوز همان گهواره است. امین مثل تمام رهبران احزاب رویونیست در دنیا تفسیرهای حزب کمونیست چین در مورد رویونیسم شوروی را برخاسته از «شئونیسم» رهبران حزب کمونیست چین می دانست و به این خاطر تا ۲۲ دسمبر ۱۹۷۹ هرگز باور نمی کرد که یک کشور بزرگ «سوسیالیستی» به تجاوز عریان دست بزند و رهبر حزب طرفدار و مزدور خود را تیرباران کند. لذا وقتی به او گفتند که صلاح بر این است تا به دارالامان انتقال یابد، بی هیچ مقاومتی آن را پذیرفت، در حالی که «کی. جی. بی» تصمیم داشت تا او را از ارگ و مرکز پر ازدحام شهر کابل به دور بکشاند، تجرید کند و بعد حسابش را یکسره سازد. «کی. جی. بی» این گمان را از نظر نینداخته بود که شاید طرفداران امین دست به مقاومت بزنند و جنگ به درازا بکشد که در آن صورت دارالامان به عنوان نقطه ای نسبتاً در خارج از شهر بهتر محاصره و سرکوب شده می تواند.

امین به تاریخ ۲۶ دسمبر تصمیم گرفت تا بیانیه ای «خطاب به مردمش» را از طریق رادیو و تلویزیون ایراد کند، اما شب ۲۶ دسمبر نیروهای شوروی دست به کار شدند. فرقه ۴۰ که در ترکمنستان مستقر بود، به فرماندهی «جنرال تکچ» به اشغال افغانستان آغاز نمود. شام ۲۷ دسمبر، کابل در محاصره واحدهای نظامی شوروی قرار گرفت. هدف این بود تا جلو هر نوع تلاش اردوی امین در جهت باز پس گیری آن شهر گرفته شود. فرقه ۱۰۳ مدافعه هوایی همراه با لواهای ۳۱۷ و ۳۵۷ پراشوت شوروی در نقاط حاکم شهر مستقر شدند. لوای ۳۱۵ کماندوی شوروی محافظت از میدان هوایی کابل را بر عهده گرفت. یک کندک مربوط به «جی. آر. یو» در دارالامان مستقر شد، لوای ۳۴۵ خاص پیاده شوروی موظف به محافظت از میدان هوایی بگرام شد. فرقه ۱۸۰ موتوریزه شوروی در ۱۰ کیلومتری شهر مستقر گردید، لوای ۱۰۸ موتوریزه شوروی با یک کندک توپچی در ساحات قرغه، فاضل بیگ، دارالامان و قلعه خواجه جابه جا شدند تا بتوانند مانع حرکت فرقه های ۷ و ۸ و غند ۳۷ کماندوی اردوی خلقی از جناح های شرق و غرب به طرف کابل شوند. لوای ۱۸۱ موتوریزه شوروی با یک فرقه توپچی آن در ساحه پلچرخي موضع گرفته تا مانع حرکت لواهای ۴ و ۱۵ تانک پلچرخي گردند. لوای ۳۲۴ تانک با واحدهای خاص آن در ۵ کیلومتری شمال کابل به منظور محافظت سرک کابل - چاریکار موضع گرفتند، زیرا این سرک که مهمترین راه تدارک اردوی شوروی در افغانستان بود، برای اشغالگران بسیار مهم بود. لوای ۵ به فاصله ۱۰ کیلومتری در غرب، لوای ۳۷۱ موتوریزه در ساحه دوغ آباد، لوای ۳۷۳ موتوریزه در ۵ کیلومتری دره سیناب، لوای ۱ موتوریزه در ۱۵ کیلومتری جنوب غرب هرات، لوای ۲۴ تانک در ۲۵ کیلومتری جنوب شرق شیندند و یک غند توپچی و واحدهای کمکی در ۵ کیلومتری شمال شیندند موضع گرفتند و با این ترتیبات شوروی ها بعد از سال ها اشتیهای اشغال افغانستان به چنین هدفی نایل آمدند.

رهبری اردوی ۱۳۰ هزار نفری شوروی را که با ۱۵ هزار تن از نیروی هوایی حمایت می شدند، ابتداء مارشال سکولوف معاون وزیر دفاع شوروی و بعد جنرال «والینین ورینیکوف» به عهده داشت که بعدها در چند دست تغییر خورد و آخرین آن جنرال بوریس گروموف بود که از «پل دوستی» (پل تجاوز در حیرتان) عبور کرد و حتی یک بار هم به عقبش نگاه نکرد.

کازلف، از افسرانی که در حمله بر مقر امین شرکت داشت، در خاطراتش می نویسد: «به ب، س ایوانف (نماینده کی. جی. بی در کابل) در باره انجام وظیفه گزارش دادیم. او گفت که مرکز را به گونه اجمالی در روشنی رخدادها گذاشته است، مگر مرکز چشم به راه رسیدن گزارش مفصل می باشد. همانگونه که انتظار می رفت، دشوارترین هدف تسخیر ریاست ستاد ارتش افغانستان بود که پاسبانی آن به میزان شایان توجهی تحکیم یافته و وضع درون ساختمان بسی پیچیده بود. گروه موظف در نبرد پیگیر و خشن موفق گردید، رهبری کل ستاد نیروهای مسلح افغانستان را تجرید و خنثی نماید و آتش پیوسته قطعات محافظ داخلی را سرکوب و اتاق مخابرات را نابود سازد و نیز نگذارد پاسبانان بیرون ساختمان به درون آن درآیند. فرمانده گروه گزارش داد: «کسانی که مقاومت می کردند، نابود شدند و شماری هم به اسارت در آمدند.»

گروهی متشکل از ۱۶ مأمور استخبارات وظیفه اصلی را انجام دادند و درین حال با سه زخمی کمترین تلفات را داشتند. پیکار ۹ مأمور استخبارات و قطعه کماندو بر رادیو تلویزیون افغانستان نزدیک به ۴۰ دقیقه دوام کرد. ۹ مأمور استخبارات و گروه پشتیبانی کماندوهای هوایی متشکل از ۱۷ نفر طی ۲ ساعت تعمیر مخابرات را تصرف کردند. به ساعت نه و سی دقیقه ۲۷ دسمبر، ۶ مأمور استخبارات همراه با دسته پشتیبانی کماندوهای هوایی تعمیر وزارت داخله را تصرف نموده مقاومت ناچیز محافظان آن را بدون تلفات در هم کوبیدند.

گرفتن فرماندهی قوای مرکز که قطعات محافظ آن در قصر ریاست جمهوری «ارگ» متمرکز بود، نیز بسیار دشوار بود. درین جا بیش از ۱۰۰۰ سرباز با توپخانه، ماشین های محاروبی زرهی و ماشیندارهای ثقیل مستقر بودند. در نظر بود این هدف را توسط ۶ مأمور استخبارات، ۶ مشاور نظامی و یک قطعه از کماندوهای هوایی بگیریم. گروه، هدف را به دقت مطالعه کرده بود. برنامه اقدامات در عرصه خنثی سازی و در صورت لزوم نابودسازی حریف را تدوین نموده بود. به یاری اقدامات هماهنگ مأموران، گروه مشاوران و گروه پشتیبانی پس از ۱۵ دقیقه تیراندازی، مقاومت حریف به پایان رسید و هدف به گونه صلح آمیز و بدون تلفات گرفته شد. هنگام یورش به کاخ تپه تاج بیگ، گروه زینت ۱۰ نفر خود را از دست داد. در میان آنان رهبر گروه «گریگوری بویارینف» که دوشادوش افراد خود می جنگید، نیز وجود داشت.

در ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ گروه زینت متشکل از ۹ دسته به رهبری محبوب ترین افسران خود این طور عمل کردند: «در رادیو و تلویزیون (ریابنین)، در کاخ تپه تاج بیگ (کازلف و سیمیونف)، در وزارت داخله (میلنیک)، در وزارت دفاع (روزین)، در وزارت امنیت (شیفگولین)، در زندان پلچرخ (کوروبنیکف)، در مخابرات مرکزی (افسیانیکف)، در مرکز مخابرات اردو (پلیشکونف) و در پسته خانه مرکزی (پونتس) عملیات را رهبری کردند.»

این توضیح نشان می دهد که قوای شوروی با چه حمله ای به اشغال افغانستان دست یافتند و این که پرچمی ها تجاوز شش جدی (۲۷ دسمبر) را «مرحله جدید انقلاب ثور» می نامند و وانمود می سازند که گویا آنان هم در سرنگونی دولت امین کاره ای بوده اند. با این نوشته «کازلف» خوب برملا می شود که چگونه شوروی با چنین درگیری هائی، تمام نقاط مهم ارتش پوشالی امین را اشغال و بعد ببرک را سوار بر لوله تانک آورده و بر قدرت نصب کردند. معلوم نیست از نظر پرچمی ها و جناح تره کی چه چیزی اشغال و کدام دولت پوشالی بود؟ وقتی شاه شجاع را انگلیس ها به افغانستان آوردند، در کنار لشکریان انگلیسی گروهی از سربازان وفادار به شاه شجاع نیز قرار داشتند و پسرش با نیروی قوی از پشاور به کابل آمد، درحالی که ببرک فقط با شش نفر از حواریونش که همه عضو استخبارات شوروی بودند و بعد از آنکه افسران و سربازان افغان به وسیله شوروی ها کشته و یا تسلیم و خلع سلاح شدند، به افغانستان آورده شد، به این ترتیب معلوم است که کدام یکی از اینان (شاه شجاع یا ببرک) پوشالی تر بوده اند؟

درین زمان هدف عمده واحدهای نظامی شوروی را خلع سلاح آنده از قوای نظامی افغانستان که در دفاع از امین برمی خاستند، تشکیل می داد. اما اکثریت افسران قوای مسلح تحت تأثیر مشاورین شوروی قرار گرفته، به تجاوزگران «بیعت» کردند. افسران مزدور خلقی بر علاوه این که هیچ تلاشی برای دفاع از دولت امین ننمودند بلکه آمادگی شان را برای خدمتگذاری به رژیم جدید اعلان کردند.

برای سقوط حاکمیت امین، حمله باید بر دارالامان محل جدید اقامت امین متمرکز می شد، اما قبل از آن آشپز روسی امین در سوپی که پخته بود، داروی خاصی انداخت که جز «دستگیر پنجشیری» همه آن را خورده بودند و به این ترتیب امین و حواریون او مسموم شده، داکتر طوطاخیل برای به حال آوردن امین با زرق سیروم تلاش بسیاری کرد. او به فوریت به مکروریان رفت و داکتر روسی «اناتولی الکسیف» رئیس شفاخانه مرکزی اردو را به مقر امین آورد، داکتر کوزنیچنکف نیز آنان را همراهی می کرد، اما اینان وقتی به تاج بیگ رسیدند، جنگ به شدت ادامه داشت و داکتر کوزنیچنکف در آن کشته شد. این جنگ یک باره با انفجاری در یکی از چهارراهی های کابل که علامت شغری آغاز جنگ بود، شروع شد. در حمله بر قصر ۷۰۰ تن از ورزیده ترین افراد «کی. جی. بی» به قومندانی دگرمن بویارینف شرکت داشتند که تا ختم حمله و کشته شدن امین و تصرف محل اقامت او تعدادی ازین افراد به شمول قومندان بویارینف به قتل رسیدند. به ۲ افسر روسی که این عملیات را رهبری کردند جایزه و مدال داده شد.

درین حال هنوز رادیو کابل در دست طرفداران امین بود و از وی به عنوان رئیس شورای انقلابی و منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان یاد می کرد که ببرک از رادیوی تاشکند خبر قتل امین و سرنگونی او را به کمک «قطعات معدود» اتحاد شوروی اعلان کرد. بعد ببرک کارمل، محمود بریالی، گلابزوی، وطنجار، سروری و اناهیتا که قبلاً به تاشکند آورده شده بودند، به کابل آمدند و دوران حاکمیت پرچمی ها شروع شد.

در دوران حکومت ۱۰۰ روزه حفیظ الله امین، بیش از ۱۷ هزار نفر به قتل رسیدند که در هر روز ۱۷۰ نفر کشته را نشان می دهد و او به این ترتیب روزانه ۱۲۰۰ لیتر خون افغانها را به عنوان مخالف به زمین می ریخت و جمعاً درین ۱۰۰ روز ۱۲۰۰۰۰ لیتر خون افغانها را که بیشتر آنان زحمتکشان و روشنفکران انقلابی بودند جاری ساخت، و الحق که نام این رهبر حزب دموکراتیک را می توان در کنار جلادان معروف تاریخ گذاشت.

با ورود نیروهای شوروی و اشغال بی چون و چرای افغانستان یک باره در سرتاسر جهان غوغا پیچید و رسانه ها در تمام دنیا این اشغال را گزارش داده، دهها مصاحبه، تبصره و اظهار نظر درین رابطه پخش گردید. رادیو کابل شام ۲۸ دسمبر اعلان کرد که «دولت اتحاد شوروی به جواب تقاضاهای مکرر دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان مبنی بر دریافت کمک های عاجل سیاسی، اخلاقی و اقتصادی موافقت نموده است و به این صورت قطعات معدود خود را به افغانستان گسیل داشته است». سفارت شوروی متوجه شد که در اصل متن که شب ۲۷ به نشر رسید، جمله «تقاضاهای مکرر جمهوری دموکراتیک افغانستان از دولت شوروی» وجود نداشت. این جمله بعداً اضافه گردید. بنابر ادعای شوروی ها و ادعاهای برخی از خلقی ها و پرچمی ها نیروهای شوروی به دعوت دولت «قانونی» حفیظ الله امین به افغانستان آمده بودند، اما این را نگفتند که با اینکه دولت امین، قانونی و حق دعوت اردوی شوروی را داشت!! پس چرا اردوی شوروی (مهمانان) این دولت قانونی را سرنگون کردند. این تمسک به شدت مضحک و مسخره قناعت هیچ فردی در افغانستان و هیچ آدمی را در جهان برآورده نساخت.

امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها عموماً بدون تجاوز و کشتار قادر به ادامه حیات و تقسیم دنیا نمی شوند. اینان برای هر تجاوز تمسک های مسخره ای را قطار می کنند و به این ترتیب می خواهند تا به تجاوز شان عبا «قانونی» و «رسمی» بدوزند. انگلیس ها با تمسک دفاع از شاه شجاع به افغانستان هجوم آوردند؛ در سال های اخیر، امریکائی ها در تجاوز به عراق (سال ۲۰۰۳) اعلام کردند که چون عراق «سلاح کشتار جمعی» در اختیار دارد، پس

«مسئولیت» امریکاست که دولت عراق را سرنگون و برای مردم آن کشور «دموکراسی» و آزادی بیاورد؛ شوروی ها نیز با این تمسک که از سوی «دولت قانونی» امین دعوت شده با ۱۳۰ هزار چکمه پوش به افغانستان تجاوز کردند. در اولین روزهای تجاوز شوروی به افغانستان، تعدادی از خلقی ها با استفاده از روابط قومی و منطقه‌ئی به مجاهدین پیوستند، مخصوصاً بخش اعظمی از ملیشیائی که تا آن زمان از سوی دولت های تره کی و امین به میان آمده بودند، با سلاح های خود به مجاهدین تسلیم شدند. از طرفداران امین، عبدالله امین، اسدالله امین، محمود سوما، انجنیر ظریف، کتوازی، صدیق عالمیار، عارف عالمیار، جانداد، اقبال وزیری، یعقوب و صاحب جان صحرائی اعدام و حدود ۲۰۰ تن به شمول داکتر شاه ولی، رشید جلیلی، ببرک شینواری و... در بند اول پلچرخ زندانی شدند.

در میان اعدام شده ها، یکی از رهبران بزرگ جنبش انقلابی افغانستان، مجید کلکانی نیز بود. مجید در سال های جمهوری داوود زیر پیگرد پولیس قرار داشت و مخفیانه در شمالی می زیست. او با جوانان این منطقه در آمد و شد و تماس دائمی قرار داشت و در ۱۹۷۴ «محفل شمالی» را که متشکل از جوانان پر شور انقلابی بود، ایجاد کرد. او در میان دهقانان شمالی کار می کرد و آگاهی آنان را از استثمار و ستم فئودالان بالا می برد. این محفل بعد به «گروه انقلابی خلق های افغانستان» پیوست و بعد با محافل دیگر در ۱۹۷۸ سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) را ساخت. مجید یک انقلابی مائوتسه دون اندیشه بود و راه رهایی خلق افغانستان را در مبارزه طبقاتی و ایجاد جامعه دموکراتیک نوین و در نهایت سوسیالیستی می دانست. یکی از اختلافات او با گروه انقلابی، چگونگی وحدت مارکسیست - لنینیست های مائوتسه دون اندیشه بود. او نه «عیار» بود و نه رهبر «ملی»، او فقط یک رهبر مارکسیست بود. آنانی که مجید را تا سطح چنین القابی سقوط می دهند و از او «یعقوب لیث»، «پیروی بچه ادی» و «ملا مشک عالم» می سازند، از ایدئولوژی و نقش او یا آگاهی ندارند و یا به ایدئولوژی او پشت کرده، تلاش می کنند که با دادن چنین القابی برای مجید، خود را در پس پشت آنها پنهان سازند. آنان فکر می کنند که قادر اند مارکسیست بودن او را بپوشانند و چون خود به شدت عقب مانده و با افکار فئودالی مسلح اند، به این باور خام که با عیار گفتن مجید می توانند، بیشتر برایش دعا کنند و در سالگردش در مساجد غربی «ده محرم» برپا دارند و ازین طریق بر روح او «اتحاف دعا» نمایند، در حالی که مجید با این خرافات هیچ سر سازگاری نداشت، او یک مارکسیست و ماتریالیست بود. در زمان جمهوری داوود که مجید در قلب زحمتکشان شمالی می زیست، رژیم تلاش کرد تا او را «دزد»، «داره باز» و «راهگیر» معرفی دارد، اما این شگردهای «ضبط احوالات» رژیم نزد مردم کارگر نیفتاد و تا کودتای ثور او همچنان در کابل و شمالی زیست و مورد حمایت زحمتکشان آن دیار قرار داشت.

این مبارز انقلابی بعد از آن که در مکروریان دستگیر و روز ها و شب های متوالی شکنجه شد، به علاوه آن که شکنجه گران خاد و شوروی از شکنجه های شان سود و حاصلی نبردند، پخش خبر دستگیری وی از رسانه های جهانی و نقش بزرگی که می توانست در مبارزه علیه اشغالگران روسی ایفاء نماید، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان را که یگانه و آخرین محصول حیات مبارزاتی پر بار آن زنده یاد بود، بیشتر مورد توجه مردم قرار داد.

روسها و مزدورانش که نمی توانستند بعد از ضربت نظامی شدیدی که با دستگیری «مجید کلکانی» بر پیکر «ساما» وارد آورده بودند، نتیجه معکوس ضربت نظامی را در گسترش نفوذ سیاسی «ساما» شاهد باشند، دست به توطئه ای زدند که تا آن زمان در جنبش چپ افغانستان سابقه نداشت. آنها به امید آن که بتوانند بین نیروهای آگاه و تشکیلاتی «ساما» در یک طرف و جم غفیری از توده های میلیونی و به صد ها رابطه توده ئی زنده یاد «کلکانی» در طرف دیگر، نفاق و دوگانگی ایجاد نمایند، آوازه انداختند که دولت دست نشانده گویا چیزی در مورد فعالیت مبارزاتی آن زنده یاد نمی دانست و چیزی نمانده بود که وی را از زندان رها نماید که سازمان به دنبال عملیات موفقانه مصادره لوای «حسین کوت» با پخش شبنامه ای، به صورت مستقیم تعلق وی را به «ساما» ابراز و وی را به قتلگاه فرستاد.

این ترفند رذیلانه آنهم در شرایطی که جنبش در کل و «ساما» در آن قرار داشت، چیزی نمانده بود که به فاجعه های خونباری بین اعضای تشکیلاتی «ساما» و عده ای از دوستان شخصی زنده یاد «کلکانی» و روابط توده ئی «ساما» که به صورت عمده پیوندشان با جنبش انقلابی از طریق زنده یاد «کلکانی» بود، بینجامد که خوشبختانه دخالت آگاهگرانه و به موقع رفقای آگاه «ساما» و در پیشاپیش همه، زنده یاد «قیوم رهبر»، هر دو طرف را متوجه توطئه رذیلانه دشمن نموده، از خسارات احتمالی بیشتر جلوگیری به عمل آورد.

جا دارد در همین جا بیفزائیم، خلاف تصور واهی برخی ها که فکر می کنند، بهترین وسیله آموزش، استفاده درست از تجارب مستقیم دیگران که برای ما به مثابه تجربه غیر مستقیم به صورت کتاب انتقال می یابد، می باشد؛ در بستر مبارزه، هر سه بخش پراتیک اجتماعی ظرفیت فراگیری انسان را بالا برده و نیروهای انقلابی مکلفیت دارند، در کنار آن که از کتاب، نوشته، رساله، فلم و سایر موارد مشابه به مثابه «آزمون های علمی» ماحصل تجارب دیگران را فرا می گیرند، در مبارزه طبقاتی و تولیدی و فراز و نشیب های متعدد آنها، فعالیت های مبارزاتی مستقیم خود، توطئه های دشمن و چگونگی مقابله درست و سالم علیه آن تکتیک ها را هم بدون انقطاع و با دقت کامل مورد ارزیابی قرار داده، با جمع بندی درست و سالم از دست آورد و درس آموزی از اشتباهات، با پراتیک خودی، به غنای اندیشه اش نیز فایز آید. کاری که در آن زمان کادر های آگاه «ساما» تحت رهبری خردمندان زنده یاد «رهبر» موفق به انجام آن شده و مکلفیت داشته و دارند تا آن جمع بندی ها را به مثابه بخشی از عملکرد آگاهانه مدافعان پرولتری جنبش کمونیستی افغانستان با دیگران نیز در میان گذارند.

درست ۱۲ روز بعد از دستگیری زنده یاد «کلکانی» یعنی به تاریخ ۲۰ حوت ۱۳۵۸، رفقای «ساما» قادر شدند یکی از پلانهای عملیاتی را که قبل از دستگیری زنده یاد «کلکانی» طرح شده بود، عملی نموده، دشمن کشور و مردم را که هیچ انتظار چنین ضربتی را از جانب یک سازمان نوپائی مانند «ساما»، آنهم در شرایطی که بیش از ۱۲ روز از دستگیری رهبرش و سازمانده بزرگ توده ئی نگذشته بود، تا مغز استخوان هراسان ساخته، اعتمادش را بر اردوی پوشالی و افسران آن، به صفر ضرب بزند.

این جریان، تصرف و مصادره سلاح های لوای تقویتی «حسین کوت» در ۲۰ کیلومتری پایتخت و در یک و نیم کیلومتری «قطعه ممتاز روسها» بود.

«ساما» در جریان این عملیات که با تأسف یک تن از بهترین کادر های نظامی - سیاسی آن به نام «معلم ستار» در آن به جاودانگی پیوست، قادر شد ظرف چند ساعت تسلط مطلق بر آن لوای تقویتی، صد ها عدد سلاح مختلف النوع، از ماشیندار های گریونف گرفته تا ماشیندار های «پ.ک»، از «آر. پی. جی. ۷» گرفته تا ماشیندار های ثقیل دیکتوریوف در ضمن هزاران قبضه کلاشینکوف، تفنگهای کارابین، تفنگچه های «تی. تی.» و «مکروف» و ده ها هزار فیر مرمی از سلاح های مختلف النوع به نفع خلق دربند افغانستان مصادره نماید.

این عملیات نظامی که در نوع خود، یگانه مشابه آن را می توان در عملیات «سیرا ماسترا» مشاهده نمود، نه تنها از لحاظ حفظ سلاح های مصادره شده از «سیرا ماسترا» نیز پیشی می گیرد، بلکه از لحاظ اکمالات نظامی در کشوری مانند افغانستان، آنهم برای جنبشی از سنخ و هویت جنبشهای های آزادیبخش واقعی و تکامل الزام آور آن به یک جنبش رهانبیخش و انقلابی خلق افغانستان، که از هیچ جانبی نمی تواند، امید کمک نظامی را در چنان بستری داشته باشد، می تواند درسی باشد بس بزرگ برای انقلابیون، تا با توسل و تطبیق درست و مبتکرانه آن، امکان بقاء و رشد جنگ توده ئی طولانی را مساعد بسازند.

نکته ای که هرگاه «ساما» در همان مقطع از یک خط حرکتی نظامی سالمی برخوردار می بود و به عوض تقسیم و ترکه سلاح ها و در ده ها محل و مکان، عملیات های نظامی را بر پا داشتن، با دید کاملاً روشن یک نقطه را به مثابه

پایگاه مرکزی انتخاب و تمام آن سلاح ها را در خدمت ایجاد و تقویت آن پایگاه قرار می داد، و خط حرکتی نخست تحکیم بعداً گسترش را پیش می برد، به یقین تأثیرات آن بر اوضاع کلی «ساما» و جنبش انقلابی به غیر از آن می بود، که امروز بر آنها گذشته است.

افسران اردوی پاکستان مخصوصاً جنرال ضیاءالحق، جنرال اختر عبدالرحمن، جنرال حمیدگل، جنرال دوگر، جنرال درانی، بریگیدیر اسد، بریگیدیر یوسف، کرنیل امام، کرنیل اکبر، کرنیل مومند، کرنیل شیدا، کرنیل حارث، میجر شاه محمود، میجر عمر و دیگران که از سرسپردگان امپریالیست های غربی بودند، وظیفه داشتند تا سیاست های امریکا و امپریالیست های متحد او را در مقابله با ابرقدرت حریف در افغانستان عملی نمایند. در کنار این نظامیانی که تمایل شدید به بنیادگرایی اسلامی داشتند، تنظیم های اخوانی و بنیادگرای جماعت اسلامی به رهبری قاضی حسین احمد که به پدر بنیادگرایان اخوانی شهرت یافته بود، جمعیت العلمای اسلام به رهبری مولانا فضل الرحمان که به پدر طالبان شهرت یافت و جمعیت العلمای پاکستان به رهبری مولانا سمیع الحق که مدرسه حقانی اکوره را زیر رهبری داشت و این مدرسه چون ماشین تولید بنیادگرایی عمل می کرد، به شدت فعال بودند و در تحولات ۳۰ ساله افغانستان نقش بسیار مهمی داشتند. این سه تنظیم از درک پول های کمی به تنظیم های مزدور افغان، صاحب ثروت های بزرگ و مالک صدها میل سلاح شدند.

در آغاز ۱۹۸۰ بیش از ۸۰ درصد دهات که شامل ۱۳ میلیون زارع و خرده بورژوازی دهات می شد، در کنترل مجاهدین قرار داشت. مجاهدین را دولت پوشالی «اشرار» نامیده، تبلیغات وسیعی را علیه آنان به راه انداخته بود (بعدها که نجیب مثنی مصالحه ملی را اعلان کرد، نام اشرار احترامانه به اپوزیسیون مسلح مبدل گشت، چیزی که برخی از سران و اعضای این حزب حال نیز طالبان را اپوزیسیون مسلح می نامند، در حالی که اپوزیسیون و دشمن با هم فرق بسیاری دارد) و چون بیش از ۹۰ درصد مردم افغانستان (دهقانان، کارگران، خرده بورژوازی شهر و ده، بخشی از فئودالان، سرمایه داران و اهل کسبه) تجاوز شوروی به افغانستان را محکوم و دولت افغانستان را پوشالی و مزدور می خواندند، لذا این تبلیغات نه تنها بر ذهنیت مردم اثری نمی گذاشت بلکه هرچه شدت می یافت به همان پیمانانه مردم در مخالفت بیشتر با اشغالگران روسی و دولت پوشالی قرار می گرفتند.

تجاوز شوروی نه تنها از طرف مردم افغانستان بلکه از سوی تمام دنیا محکوم شد. شورای امنیت سازمان ملل، مجمع عمومی سازمان ملل، اتحادیه اروپا، کنفرانس اسلامی، جنبش غیر متعهدها، اتحادیه عرب، اتحادیه افریقا، اتحادیه جنوب شرق آسیا و دهها سازمان و نهاد بین المللی به دلایلی که هر یک برای خود داشتند، این تجاوز را محکوم کردند و در آن سال که بازی های المپیک در شوروی برگزار می شد، امریکا با ۶۴ کشور آن را تحریم کردند اما ۸۰ کشور دیگر در آن شرکت کردند. حتی احزاب «بیورو کمونیستی» نیز در مخالفت با این تجاوز برخاسته، دو حزب مقتدر چپ اروپایی در فرانسه به رهبری ژرژ مارشه و در ایتالیا به رهبری برلنگویر این تجاوز را محکوم نمودند. شوروی که بر تجاوزش نام کمک های «انترناسیونالیستی» نهاده و این تجاوز با تجاوز کشورهای امپریالیستی در جهان تفاوتی نداشت، توسط اکثر احزاب و سازمان های چپ جهانی به مسخره گرفته شد، اما تبلیغات طرف مقابل از طریق رادیو بی بی سی، رادیو صدای امریکا، رادیو مشهد، رادیو زاهدان، رادیو دری المان، رادیو دری فرانسه، رادیو دری عربستان سعودی و رادیو دری پاکستان که میلیون ها شنونده در داخل و خارج افغانستان داشتند، چنان پر حجم بود که صدای شوروی و متحدان آن در میان امواج آنها گم شده، کسی به آن گوش نمی داد.

خودخوری میان دو جریان خلق و پرچم در درون حزب دموکراتیک همچنان ادامه داشت. در اول جولای ۱۹۸۰ با اخراج «سروری» از معاونیت شورای انقلابی و فرستادنش به عنوان سفیر به مغولستان، موقعیت خلقی ها لرزان تر شد. بعد از اخراج سروری، خلقی ها یکبار دیگر بی پدر شدند و بیشتر به دور «سید محمد گلابزوی» یکی از جواسیس

کهنه کار که در ۱۹۷۳ به اسم اجنتوری «محمد مامد» به «کی. جی. بی» جذب و در آن وقت وزیر داخله بود، جمع شدند و چون کاری از خلقی ها ساخته نبود، فقط در محافل شراب خوری پیاله جنگی را با نثار دشنام های کوچه ای به پرچی ها آغاز می کردند. با آن هم «مظلومانه» در خدمت تجاوز جان می کنند و راه دیگری نداشتند.

سازمان «کی. جی. بی» به رهبری اندروپوف که بر تجاوز افغانستان نظارت مستقیم داشت، در اولین روزهای تهاجم، سازمان استخباراتی «کام» حفیظ الله امین را به سازمان «خاد» یا «خدمات امنیتی دولتی» عوض کرد و در رأس آن نجیب را قرار داد. این سازمان که بعدها تشکیلاتش گسترده شد و در جنوری ۱۹۸۶ به وزارت مبدل گشت، آرام آرام ساختار پیچیده ای به خود گرفت، به چندین ریاست و مدیریت تقسیم شد که در حقیقت بنای دولت پوشالی بر این دستگاه استوار گشت. «کی. جی. بی» علاوه بر خاد رسمی، چند شبکه خاص و مستقل استخباراتی دیگری نیز ساخت که مستقیماً با شوروی ها در ارتباط بودند. این شبکه ها به جلالر، محتاط، کثمتند، گلابزوی، محبوب الله کوشانی، دوستم و عصمت مسلم مرتبط می شدند که گاه با خاد نیز در رویارویی قرار می گرفتند، مثل رویارویی عصمت با خاد، درگیری دوستم با خاد، درگیری «کجا» با خاد، برخورد گلابزوی با «سازا» و غیره.

این که نجیب در مدت اقامتش در شوروی روش های جاسوسی را آموخت و یا بعد از رسیدن به ریاست خاد زیر آموزش «کی. جی. بی» قرار گرفت، روشن نیست. اما آنچه مسلم است این که خاد به عنوان شعبه ای از «کی. جی. بی» عمل می کرد و کارهای آن تا آخر به کمک و هدایت سازمان استخباراتی شوروی پیش می رفت (مثلی که امروز «امنیت ملی» را امریکائی ها و انگلیس ها از هر لحاظ هدایت و کمک می کنند). در آن دستگاه بیشتر افرادی شرکت داشتند که انحطاط اخلاقی داشتند و اعمال ضد انسانی را انجام می دادند، به این خاطر خادی ها از بیان هویت شان خجالت می کشیدند. اکثر افراد خاد لومپن های دختر و پسری بودند که برای آنان وطن پرستی معنائی نداشت و فقط در بدل پول هر کاری انجام می دادند. توده های مردم از نام خادی نفرت داشتند. به نظر آنان خادی یعنی پستی، بی ناموسی و وطنفروشی، ذهنیتی که تا امروز نزد مردم افغانستان وجود دارد و خادی ها را «خادکی» می گویند.

لومپن ها که بنابر دلایل مختلف، زائیده بیکاری زحمتکشان اند، با قرار گرفتن در چنین صافی موقوف طبقاتی شان را باخته، به زائده اجتماع مبدل می گردند. لومپن ها آماده خدمت به هر تجاوز و وطنفروشی اند، آماده هر نوع تخریب، قتل و چپاول اند و «تهور» خاصی در تخریب زیربنای اجتماعی دارند. با تجاوز شوروی که زیربنای اجتماعی ویران، بیکاری همه گیر و برخی از وابستگان اعضای حزب دموکراتیک در دهات امکان ادامه زندگی را از دست می دادند، به شهرها رو می آوردند و چون شهرها از تولید و تجارت افتاده و تمام رشته های اقتصادی در دست متجاوزان قرار گرفته و کشور با اقتصاد جنگی، به جامعه وابسته و مصرفی مبدل شده بود، لذا بیکاران طیف گسترده ای را تشکیل داده، بستر کلانی برای عضوگیری خاد هموار شده بود. به این دلیل این ارگان در یک سال از نظر کمی و کیفی رشد بسیاری کرد. عیاشی، می خوارگی، دختربازی، بچه بازی، قمار و... در میان اعضای خاد که از امکانات پولی بیشتری نسبت به ادارات دیگر برخوردار بودند، گسترش یافت که یکی از عوامل دیگر نفرت توده ها نسبت به رژیم خلقی گردید. یکی از کادرهای خلقی عضو خاد که در مورد یک خانواده «آزاد» صحبت می کرد، با حرارت می گفت که میان اعضای این خانواده هیچ قید و بند اخلاقی وجود ندارد و هر یک از اعضای خانواده می تواند با دیگری هم خوابه شود، تو گوئی که درین خانواده «مناسبات سوسیالیستی» برقرار شده است!!! این بیان، زبان گویای همه اعضای خاد و حزب دموکراتیک خلق از اخلاق و مناسبات سوسیالیستی است. اخلاقی که در جامعه فاسد شوروی آن زمان حاکم بود و چون اعضای حزب و کارگزاران خاد هر از گاهی به شهرهای مختلف شوروی برده می شدند، لذا چنین «اخلاق!!!» «سوسیالیستی!!!» را در آنجا تجربه و آموخته بودند.

اعضای خاد که نه پایند ایدئولوژیی بودند و نه تعهدی می شناختند، بعد از آمدن جهادی ها در خدمت آنان قرار گرفتند. بخش اعظم اعضای فارسی زبان خاد در جاسوسی به مسعود و پشتو زبان خاد به استخبارات گلبدین پیوستند. با آمدن طالبان به امارت اسلامی خدمت کردند و حال که اشغالگران امریکائی بر افغانستان حاکم اند، دستگاه «امنیت!!» پر از همان جاسوسان خلقی و پرچمی است و همان وظایف «شریف!!» و وطنفروشی را از دل و جان انجام می دهند. برخی از آنان که تکسی رانی می کنند به هر مسافری از روزهای طلایی دوران خادی و وطنفروشی با هزار حیف و افسوس یاد می کنند و در غم بهشت از دست رفته غبطه می خورند.

«کی. جی. بی» در ۱۹۸۲ «مرکز آموزش جاسوسی برای افغانستان» را در «بالاشیخا» (محل ای در نزدیک مسکو) ایجاد کرد. ریاست این اداره را افسری به نام «کیکوت» که از ریاست هشتم و از هاوانا احضار گردیده بود بر عهده داشت. شعبه مذکور شدیداً سرگرم ارائه شیوه های تخریبکاری تروریستی در خاک افغانستان بود. از تجارب اسرائیل که در مقابل کمپ های فلسطینی در لبنان و همچنان از شیوه های فلسطینی ها علیه اسرائیلی ها کار می گرفتند، در کمپ های مهاجران افغان در پاکستان و ساحات مزدحم در پاکستان استفاده می شد. همچنان در «مرکز آموزش برای افغانستان» کورسی برای محافظان سرحدی با یک برنامه ۱۰۰ ساعته مد نظر گرفته شده بود که در آن افسران جوان «کی. جی. بی» مهارت های رزمی را یاد می گرفتند و بعد آموزش های شان را به افسران افغان منتقل می کردند. این شعبه ساختار تشکیلاتی گروپ های مقاومت، رشد جنبش مقاومت و تکنیک ها و منابع درآمد گروه های مقاومت در خارج از کشور را با دقت زیر نظر داشت. تجارب و آموزش های این شعبه در افغانستان به افسران خاد انتقال داده می شد.

شعبات مختلف خاد که وظایف متفاوتی داشتند، همه برای استقرار شوروی بعد از تجاوز در افغانستان جانکنی می کردند. اعضای خاد در جبهات جنگ نفوذ می نمودند و تلاش داشتند تا قومندانان را به جان هم بیندازند و یا قومندانان مهم و مورد حمایت مردم را از میان بردارند، چنانچه حاجی لطیف (پدر گل آقا شیرزوی) را با خوراندن زهر به قتل رساندند. کار مهم اعضای خاد تعقیب افراد وابسته به نیروهای انقلابی بود و بعد از آن که شک می کردند و یا اسنادی به دست می آوردند، آنان را دستگیر می نمودند. خاد تلاش می کرد تا دستگیرشدگان را وادار به تسلیم نماید و توسط آنان اعضای مخفی این سازمانها را به دام بیندازند. حفیظ بهشتی، یونس اکبری، حکیم توانا، عظیم سیاه و چند تن دیگر از شرف باختگانی بودند که شرف شان را به خاد فروختند و تا توانستند افراد دیگر سازمان های انقلابی را به دام خاد انداختند. وقتی خاد به رابطه های پنهانی فردی شک می کرد، بعد از دستگیری او را رها کرده و چون «کبوتر بال قیچی» مورد تعقیب قرار می داد و با تعقیب او افراد زیادی را دستگیر می کرد. در زندان صدارت و مخصوصاً در زندان پلچرخ جواسیس خود را به شکل زندانی (گژدمک) با زندانیان مهم در اتاق مورد نظر جابه جا کرده و تلاش می کردند به هر شکلی، حرف های پنهانی هم اتاقی های شان را کشف کنند.

اخوانی ها در زندان پلچرخ بیشترین قلمداد و تسلیمی داشتند. این دین مداران با گرفتن امتیاز کوچکی چون «باشی» از هیچ خیانتی نسبت به زندانیان دریغ نمی ورزیدند. تمام افراد بی طرف به این باور بودند که اخوانی ها بیشترین جاسوسان زندان پلچرخ را تشکیل می دادند که توسط خاد در داخل زندان استخدام شده بودند و عموماً بعد از آن که از استعمال و استفاده می افتادند، چون سگان هرزه تیرباران می شدند. «احد پچق» که در بلاک اول پلچرخ از نازدانه های حزب اسلامی بود و مدت ها برای خاد جاسوسی کرد و با خبرچینی های او انقلابیون بسیاری لت و کوب، شکنجه و کوته قلفی شدند، بعد از آن که دیگر کارآمد نبود و همه زندانیان هویت پست او و حزیش را شناختند، خاد زندان او را کاغذ تشناب قرار داد و وقتی به اعدام می بردندش، به پای هر عسکر و افسری می افتاد و فریاد می کشید که او را ببخشند، اما او دیگر نباید زنده می بود و چون سگ تیرباران می شد. خاد در این وقت شکنجه گران بسیاری داشت که

در صدارت و پلچرخی به لت و کوب، ناخن کشی، برق دادن، سنگ به خصیه بستن، تجاوز جنسی و غیره مصروف بودند، مانند لطیف شریفی، قیوم صافی، قاسم عینک، داکتر زمری لغمانی، عبدالله هوتک، رسول بی خدا، کبل خان فراهی و غیره.

ببرک کارمل در ۲۳ جدی ۱۳۵۸ برای کشته شدگانی که به حفیظ الله امین نسبت داده می شد، عزای عمومی اعلان کرد و خود بر گلیم عزا نشست، اما چون مردم او را یک دست نشانده می شناختند، بر این شگردها دست رد گذاشتند. نیروهای تازه وارد شوروی تلاش می کردند تا در طول سال ۱۹۸۰ مواضع مجاهدین را تسخیر نمایند و با حملات پیاپی زهر چشمی به مردم افغانستان نشان دهند. اما در سوم حوت ۱۳۵۸ قیام خودجوش سرتاسری در کل کشور به راه افتاد. این قیام که پیشتاز آن محصلان پوهنتون و دختران و پسران مکاتب کابل بودند، ابتداء از بخشهایی از شمالی آغاز یافت و متعاقباً شهر کابل را فرار گرفت. با این که سه روز دوام کرد، اما با سرکوب جدی از سوی پرچمی های تازه به قدرت رسیده روبه رو شد و بعد از آن یک هفته پیاپی در تمام کشور مردم شبانه بر بام ها بر آمده، آتش روشن می کردند و شعار ضد شوروی سر می دادند. آنان که پیشبین چنین وقایعی نبودند، دستپاچه شده، برای خاموش نمودن این تظاهرات، نیروی وسیعی را در کابل به کار انداختند. از جانب شوروی ها ۲۴ دسته (اضافه از ۲۰۰۰ سرباز شوروی)، ۳۰ تانک و زره پوش، از جانب دولت پوشالی ۱۱ دسته (۱۰۰۰ سرباز)، ۴۳ تانک، ۴۰ زره پوش زنجیردار و راکت اندازهای سیار به جاده های پایتخت برآمدند. طیاره های شوروی با ارتفاع کم برای ترساندن مردم ۱۵۸ پرواز و طیاره های دولت پوشالی به این ارتفاع ۴۹ پرواز انجام دادند و ۹۰۰ نفر دستگیر شدند. برای اعاده نظم شهر، کمیته ای به قومندانی «سروری» که اعضای آن «عبدالقادر» و «ایوانف» بودند، تشکیل شد. این کمیته وظیفه گرفت تا وظایف وزارت دفاع، داخله و ریاست امنیت ملی را هماهنگ سازد.

شوروی ها بعد از چند ماه افغانستان را به ۸ زون تقسیم کردند که ظاهراً در رأس هر زون یک پرچمی و یا یک خلقی قرار گرفت، اما تمام برنامه های عملیاتی توسط شوروی ها طرح و به قومنده آنان اجراء می شد. دستگیرشدگان قیام سوم حوت شبانه با شکنجه های وحشیانه روبه رو بودند که برخی از آنان دوباره از زندان بیرون نیامدند. به این صورت پرچمی ها در اولین روزهای قدرت، در پایتخت نشان دادند که در قساوت و قسی القلبی دست کمی از خلقی ها ندارند. با تمام این سرکوب و وحشیگری باز هم در مارچ ۱۹۸۱ شاگردان مکاتب کابل به ضد حضور شوروی دست به تظاهرات زدند که با آتش نوکران شوروی ۳ دختر متعلم به نام های ناهید، جمیله و جیهه با عده ای از پسران متعلم و محصل به قتل رسیدند. با این قیام ها دو تشکل محصلی یکی زیر رهبری «ساما» به نام «اتحادیه محصلین» و دیگری زیر رهبری «سازمان رهائی» به نام «شورای محصلین» در پوهنتون کابل مخفیانه ایجاد شدند که در سازماندهی این تظاهرات نقش مهمی ایفاء کردند. شورای محصلین در آن وقت نشریه مخفی «جبهه دانش» را در کابل منتشر می ساخت که یکی از فعالان آن به نام کریم علومی (محصل پولیتخنیک) توسط امنیتی های وزارت داخله دستگیر و در آن زمان گفته شد که توسط عبدالحق علومی با فیر تفنگچه در صحن وزارت داخله به قتل رسید.

ایران آن زمان به رهبری خمینی یک سال قبل از تجاوز شوروی، رژیم دست نشانده شاه را سرنگون کرده و بعد از تجاوز شوروی به افغانستان، حمایت خود را از جنگجویان ضد رژیم خلقی اعلان و کمکهایی به جنگجویان شیعه نموده و با شعار «اسلام مرز ندارد» به آوارگان افغان اجازه ورود به آن کشور داده بود. ببرک کارمل ابتداء تلاش کرد تا از اختلاف میان ایران و امریکا به نفع رژیم خود سود ببرد و حمایت این کشور را جلب کند. به این خاطر با اعزاز و اکرام نامه ای به خمینی نوشت و خواهان روابط خوب، حسن همجواری و مبارزه مشترک با دشمن مشترک (امریکا) شد. اما خمینی این پیشنهاد او را با جدیت رد کرد و گفت که با کفار نمی سازد و خواهان برقراری نظام اسلامی در

افغانستان است؛ خمینی بار دیگر شعار «نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی» خود را تکرار کرد. این اولین شکستی بود که بیرک در برابر یکی از همسایگان مخالف حاکمیتش بعد از رسیدن به قدرت چشید.

ایران که بعد از پیروزی خمینی با کشمکش های عمیق درونی گرفتار شد، بنیادگرایان طرفدار خمینی (نمایندگان بورژوازی وابسته و خرده بورژوازی مرفه) برای انحصار کامل قدرت، ابتداء باید نیروهای چپ را بر می داشتند. این کشمکش تا اواسط ۱۹۸۱ پایان یافت و بساط تمام احزاب و سازمان های چپ برچیده شد. درین تصفیه ها روشنفکران انقلابی بسیاری دستگیر و اعدام و عده ای به خارج فرار کردند. سازمان مجاهدین خلق که نیرومندترین سازمان ضد حاکمیت خمینی بود، بعد از یک سال درگیری خیابانی، مجبور به ترک ایران شد و بالاخره پایگاه اشرف را در عراق ایجاد کرد. حزب توده و چریک های اکثریت (برادران واقعی خلقی ها و پرچمی ها) با این که از آغاز انقلاب ۵۷ برای نیروهای اطلاعاتی ایران جاسوسی کرده و راه رخنه این اطلاعات را در درون سازمان های انقلابی باز کردند و انقلابیون بزرگی چون سعید سلطانیور، بهرام راد، عباس صابری و صدها مبارز دیگر را از تیغ خمینی گذشتند، بالاخره در سال ۶۲ رهبری حزب توده توسط فاشیست های خمینی دستگیر و بعد از تسلیمی و کرنش های خفتباری، برخی از آنان اعدام و عده ای چون کیانوری، احسان طبری و... به حیات ننگین شان ادامه دادند و بالاخره مردند.

رژیم خمینی بعد از ریختن این همه خون و تسلط کامل بر قدرت، باز هم با درگیری های درونی روبه رو شد که منتج به مرگ طالقانی، خلع لباس روحانیت شریعتمداری و در آخر حصر خانگی منتظری گردید. در اواسط ۱۹۸۱ صدام حسین با ادعای ارضی بر خوزستان به ایران لشکر کشید و حد فاصل دریای دجله (رود کارون) که در ۱۹۷۴ با قوت شاه به عنوان مرز مشترک بر صدام قبولانده شده بود، ملغا اعلان گردید و دو کشور در جنگ جنایتبار ۸ ساله غرق شدند. جنگ و مصروفیت پاسداران رژیم ایران با این که تا ۱۹۸۳ که تعداد آوارگان افغان در آن کشور به یک و نیم ملیون رسید، این کشور باز هم دست بازی در جنگ افغانستان پیدا نکرد. اما تنظیم های جهادی شیعه در قم و تهران ساخته شدند و تنظیم های پشاور در برخی از شهرهای مرزی و تهران دفتر باز کردند.

امپریالیست ها با تجاوز شوروی به افغانستان، تلاش کردند تا در مضمون و ماهیت جنگ تغییر جدی به وجود آورند. قبل از آن که قیام ها و جنگ ها مهر تنظیم ها و غرب را نخورده بودند، این جنگ جزئی از جنگ آزادیبخش ملی به حساب می آمد. اما هرچه تسلط تنظیم ها، با حمایت پاکستان (با احزاب اخوانی و دیوبندی جمعیت العلمای اسلام و جماعت اسلامی)، عربستان سعودی، دولت بنیادگرای ایران و امریکا بر این جنبش افزایش می یافت، به همان پیمانها جنگ مذهبی تر و وابسته تر می شد تا این که شعار کفر و اسلام مطرح شد و با این شعار هزاران بنیادگرای عرب و غیر عرب شامل جنگ شدند و وهابی ها با بکس های مملو از پول به سوی پشاور راه کشیدند، در حالی که در آن زمان و تا زمانی که نیروهای شوروی از افغانستان خارج شدند، ۹۰ درصد قومندانان جهادی افراد سنتی بودند، نه ملا و مولوی که این خود از سنتی بودن جنگ و عدم تسلط تنظیم ها بر جنگ حکایت می کرد.

حکومت مذهبی خمینی که فقط به صدور انقلاب مذهبی فکر می کرد، تلاش نمود که مزدوران پیرو فکر خود را در رأس این تنظیم ها قرار دهد. تنظیم های هفتگانه که همه آنها سال ها از موقعیت مذهبی (مخصوصاً مجددی و گیلانی) نان خورده و مردم را احق ساخته بودند، گلبدین و ربانی که از اخوانی های مشهور و بنیادگرایان فاشیست مذهبی بودند، مولوی خالص و مولوی نبی که از ملاهای سنتگرا و بالاخره سیاف که علاوه بر اخوانی، در سلك وهابی ها داخل شده بود، همه با دقت از سوی «آی. اس. آی» و «سی. آی. ای» تعیین و تنظیم های شان را «رسمی» کردند. افراد و تشکلاتی که نام ملی را بر خود داشتند، هیچ گونه زمینه فعالیت نیافته و بالاخره این جنبش به ریش این وطنفروشان گره داده شد. در رأس تنظیم های شیعه ایرانی نیز جنایتکاران بنیادگرای نصری، پاسداری و حزب الهی قرار گرفتند. رهبران حزب دموکراتیک و شوروی، هرچه اداهای «چپ» را تندتر و پر رنگ تر می ساختند، به همان

اندازه تنظیم ها و جنگجویانی که دیگر راهی جز پیوستن به این تنظیم ها نداشتند (چون پول و سلاح از طریق این تحویلداران به جنگجویان داده می شد) مذهبی تر عمل می کردند و این خیانت بزرگ حزب دموکراتیک خلق بود که بالاخره راه اشغالگران غربی را به افغانستان باز نمود.

هشت تنظیم ایرانی که تا آن زمان در میان چندین تنظیم دیگر از سوی سپاه پاسداران انتخاب شده و قلاده مزدوری رژیم فاشیست مذهبی ایران را به گردن آویخته بودند، نه تنها بر هزاره جات مسلط شدند بلکه تمام این منطقه از تسلط روس ها خارج شده و برای جنگ داخلی و گلو دریدن یک دیگر دانه جنگ را چیدند. حجت الاسلام هائی که در قم درس می خواندند و در داخل افغانستان از پایگاه مردمی برخوردار نبودند؛ با سلاح، مهمات و پول به هزاره جات گسیل شدند که با عکس العمل قومندانان دیگر روبه رو شده و به این ترتیب این تضاد در کنار عوامل دیگر یکی از عوامل جنگ های خونین داخلی در صفحات مرکزی شد. در جنگ های داخلی هزاره جات سازمان جنایتکار و خونریز «نصر» در وحدت کامل با برادران جنایتکارش در حزب اسلامی گلبدین قرار گرفتند. این درگیری ها و خونریزی ها در هزاره جات تا زمانی که جنگ های کابل شروع شد، ادامه یافت و پاسداران ایرانی در عقب آن قرار داشتند که هزاران هموطن ما را قربانی کرد.

جنرالان ارتش شوروی که فکر می کردند با نیروی ضعیفی در جنگ افغانستان روبه رو اند، تصمیم داشتند تا هرچه زودتر طومار این جنگ را برچینند و ریشه جنگجویان را بخشکانند، ابتداء با ضربت و تهاجم خاص قوای هوایی مراکز مجاهدین را مورد حمله قرار دادند. طبق گزارش مارشال سکولوف در جنوری ۱۹۸۰ قوای هوایی شوروی بر مواضع مخالفان ۲۴۰ حمله رزمی انجام داد، در حالی که قوای هوایی دولت پوشالی فقط ۵۶ پرواز رزمی داشت. از زمان تجاوز شوروی تا آغاز سال ۱۹۸۰ در مدت سه ماه قیام هائی در ولسوالی اشکمش بدخشان، ولسوالی خواجه غار تخار، ولسوالی خان آباد کندز، ولایت تخار (سقوط کرد و چند هزار میل سلاح به دست مردم افتاد)، محبس مرکزی لغمان (شکسته شد)، ولسوالی علیشنگ لغمان، ولسوالی امام صاحب کندز، ولسوالی کامه ننگرهار، ولسوالی های گوشته و علاقه داری لعلپور ننگرهار (سقوط کردند)، ولسوالی تگاب کاپیسا، مردم شهر کابل و محبس مرکزی کندز (شکسته و ۱۴۰۰ زندانی رها شدند) به وقوع پیوست. این قیام ها در طول سال ۱۹۸۰ ادامه داشتند.

نیروی ۱۳۰ هزار نفری شوروی با هزاران مشاور که در افغانستان جابجا شده بودند، در طول سال ۱۹۸۰ به جابه جایی نیروهای خود در کابل، بگرام، شیندند، کندز، جلال آباد، قندهار و پلخمری پرداخته، به ساختار دولت پوشالی و ترتیب و تنظیم خاد مصروف بودند. اما با حضور این همه نیرو باز هم قیام های مردم به طور پیاپی به راه می افتاد. در ۱۹۸۱ نیروهای شوروی در تمام ولایات عملیات گسترده ای را به راه انداختند و به این صورت تمام مراکز ولایات دوباره به کنترل شوروی درآمدند. زیرا جنگجویان ضد شوروی نه از امکانات لازم تسلیحاتی و نه از آموزش کافی برخوردار بودند تا در مقابل ارتش بزرگترین ابرقدرت دنیا می ایستادند، بنابراین جنگ به کوه ها کشانده شد. در ولایات کابل، قندهار، هرات و بلخ جنگ ها خشن تر بود لذا کمربندهای امنیتی در اطراف شهرهای بزرگ برپا گردید.

نیروهای مخالف شوروی که توده های واقعی و فقط به استقلال کشور شان می اندیشیدند، ۹۰ درصد آنان را طبقات زحمتکش، مخصوصاً دهقانان دهات تشکیل می داد. مردم افغانستان بعد از تجاوز شوروی نه تنها از جنگ دست نکشیدند بلکه با این تجاوز، جنگ «قداست» بیشتری پیدا کرد و روز تا روز دینی تر شد، «شهادت» به ایده آل ترین فکری برای مجاهدین مبدل گشت. غافل از این که پاکستان با رهبران وابسته و مزدور و در مجموع امپریالیست های غرب چه نقشه شیطانی برای آینده ملک شان کشیده و این «گلائیاتور»ها بی آن که بدانند در پشت پرده چه جریان دارد، بار این جنگ خونین را به شان می کشیدند و امیدوار بودند که: «به خیر شوروی ها شکست می خورند و ملک ما آزاد می شود». لشکریان شوروی با هلیکوپترهای ضد گلوله این «گلائیاتورها» را چون برگ درخت می تکاندند. در

گزارشی به اندروپوف رئیس «کی جی بی» آمده بود که نیروهای شوروی در ظرف ۱۰ روز ۱۳۹۰ نفر را به قتل رسانده اند. در بسیاری این جنگ ها که شوروی ها کوچکترین رعایت زندگی انسانی را نداشتند، نه تنها مردم را می کشتند بلکه خرمن ها، باغ ها و حیوانات شان را نیز نابود می کردند (در یک رویارویی این «گلادیاتورها» با اشغالگران شوروی در ماه می ۱۹۸۲ در قریه گجگین ولایت فراه با اینکه ۱۳ تن کشته شدند، ۱۳۲ خرمن نیز در میان شعله های آتش سوختند. در قریه قتل عام ولسوالی چهاردره ولایت کندز، بیش از ۵۰۰ نفر به فرمان روس ها تیرباران شدند. در ۱۹۸۲ که شوروی ها بر کوهستان های ولسوالی ناری و ولسوالی کامدیش ولایت کنر با بم های آتشنا حمله کردند، با این که تلفات معدودی بر مردم منطقه وارد شد، اما صدها رأس بز و دهها هکتار جنگل به آتش کشیده شد. در همین سال کاروان نیروهای شوروی در ولسوالی نادعلی ولایت هلمند در نزدیک چاه انجیر تمام کشتزارها و درختان دو قریه را سوزاند). به این صورت شوروی ها با چنین برخوردهای جنایتباری، هر روز بر خیل کشته ها، مخالفان و آوارگان می افزودند.

جوانان چه در آوارگی و چه در داخل بر طبق نوبت به جبهه می رفتند و هم به کار در ایران و پاکستان و هم زراعت در داخل می پرداختند. تعلیمات ابتدائی نظامی در جبهه آموزانده می شد. علاوه بر این، عده ای از جوانان باید با کاروان های انتقال سلاح به پاکستان می رفتند و بعد از آن که روزها در کمپ های نظامی تنظیم ها می ماندند، با بارگیری از طریق کوه ها و راه های صعب العبور به پایگاه های شان بر می گشتند. تعدادی از این کاروانها در راه ها به وسیله جت ها و هلیکوپترهای شوروی بمباران و محافظان آنها به قتل می رسیدند.

با تجاوز شوروی به افغانستان دیگر سلاح های سنتی و غنیمتی مجاهدین چون باروتی، یازده تیر، برنو، بغل پُر و کمرشکن با کلاشینکوف، پیشه، ژ-۳، یوزی، ده تکه، دی پی و راکت اندازهای ضد تانک که یا از تسلیمی عساکر و ملیشیاها، تسلیمی قشله هائی چون اسمار، حسین کوت، فیض آباد جوین، پکتیا و غیره و یا از ایران و پاکستان به دست آمده بودند، تأثیر خود را از دست داده، مجاهدین به زودی با کمبود مهمات و مخصوصاً سلاح های ضد تانک و دفاع هوائی روبه رو شدند و به این خاطر امریکا، انگلیس و متحدان آنها تصمیم به آموزش و تسلیح مجاهدین گرفتند. امریکا برای بار اول ۳۰ میلیون دالر برای خرید سلاح و مهمات اختصاص داد، باوجودی که پاکستانیها تا آن زمان از تقویت جنگ ضد اشغال در افغانستان انکار می کردند و صرف پذیرش مهاجران افغان را عمل انسان دوستانه وانمود می نمودند، اما کمک نظامی برای مجاهدین را درکنار مرز با نورستان، کنر و پکتیا مخفیانه آغاز کردند.

چین آن زمان زیر رهبری دینگ سیاوپنگ که با اعلان «تئوری سه جهان»، تازه از اندیشه های کمونیستی رو گشته اند و به اندیشه مائو پشت کرده بود، سه مسأله سیاسی (نه ایدئولوژیک) را که شامل عقب نشینی هفت لشکر شوروی از مرزهای چین، خروج نیروهای ویتنامی از خاک کامبوج و عقب نشینی نیروهای شوروی از خاک افغانستان می شد، اساس اختلاف با اتحاد شوروی قرار داده؛ با این سیاست در جنگ افغانستان به عنوان کشوری که به سوی سرمایه داری سیر می کرد، در کنار امپریالیست های غربی ایستاد. غربی ها با تعهد کمک نظامی و غیرنظامی به مجاهدین خواستند تا زرادخانه روسها را متوقف سازند و چون اسلحه چینی شباهت کامل با سلاح های روسی داشت و در فاصله نزدیک و هم مرز با پاکستان واقع بود، لذا سازمان «سیا» بیشترین خریداری سلاح را از بازار چین آغاز کرد.

مقابله با اردوی ۱۳۰ هزار نفری شوروی که با جت های جنگی میگ ۱۷، ۱۹، ۲۱ و بمب افکن های سو و هلیکوپترهای ام آی ۲۴ مسلح بود، مخصوصاً تانک های تی ۵۲، تی ۶۲ و تی ۷۴ که می توانستند در بخشی از زمین های هموار به آسانی مجاهدین را شکار کنند، کار آسانی نبود، لذا امپریالیست های غربی و کشورهای عربی حاشیه خلیج را در دو راهی قرار داد که یا باید این بن بست را می شکستند و یا پیروزی شوروی را تماشا می کردند. برای نخستین بار انورالسادات رئیس جمهور مصر که چندی قبل پیمان کمپ دیوید را زیر سایه کارت با اسرائیل امضاء

کرده و در میان اعراب به شدت تجرید شده بود، برای این که پایه اش را در غرب مستحکمتر سازد، رسماً اعلان کرد که از جنگجویان افغان به ضد تجاوز شوروی حمایت می کند. وی با صراحت گفت «این حمایت شامل کمکهای تسلیحاتی هم می شود.» به این صورت در کنار کلاشینکوف های ده تکه نیمه اتومات مصری (بسیار جمع تیر و زور زن بود و در خاک بادهای افغانستان هرگز گلوله بند نمی کرد و هدفش به خطا نمی رفت)، راکت های ضد تانک آر. پی. جی ۲ و ۷ مصری از طریق پاکستان وارد افغانستان شد. این راکت ها که به خاطر استعمال نادرست آنها ابتداء قادر به شکار تانک ها نمی شد، بعد از آن که تیم های بسیاری برای آموزش به پاکستان فرستاده شدند، به مرور زمان در حرکت تانک های غول پیکر مشکل خلق شد لذا فرماندهان شوروی مجبور شدند تا تانک های پخش و سریع «۶۰ پی پی» را وارد افغانستان نمایند. تانکهای که بر تپه ها با میلان بالاتر از ۶۰ درجه حرکت کرده می توانستند و در ساعت تا ۱۳۰ کیلومتر سرعت داشتند، اما متخصصان نظامی امریکائی، انگلیسی، مصری، ایرانی و مخصوصاً پاکستانی با ارزیابی جدید وضعیت جنگ و تانک های جدید، سلاح «مین» را وارد افغانستان نمودند. مین های هفت کیلویی ضد تانک در سرعت مانور و حرکت تانکهای جدید روسی نیز کندی به وجود آورد و به گفته جانبازان کبیر جهان «چه گوارا»، «هلیکوپتر به عنوان حریف خطرناکی» برای مقابله با چریک ها باقی ماند.

امریکائی ها که برای درگیر نمودن هر چه بیشتر رقیب در افغانستان تلاش داشتند، آرام آرام از طریق پاکستان و «آی. اس. آی» رهبری کامل جنگ را به دست گرفتند و برای این که جنگ خونین تر شود، در جهت تهیه و تدارک پول بیشتر و سلاح برتر برای مجاهدین برآمدند. در آغاز که ۳۰ میلیون دالر اختصاص داده بودند، بعدها این مقدار بسیار بالا رفت. اسلحه از چین، مصر و اسرائیل خریداری می شد، از راه بحری به بندر کراچی و از طریق هوایی به میدان «چکالاه» در راولپندی می رسید که در «اجوری کمپ» انبار می گشت. در این کمپ که ۷۰ درصد سلاح و مهمات ذخیره می شد، در میان اسلام آباد و راولپندی موقعیت داشت و بخش افغانستان «آی. اس. آی.» ازین جا جنگ را «رهبری» می کرد. ۳۰ درصد سلاح دیگر به پشاور و کوئته انتقال می یافت. این سلاح و مهمات ابتداء ۱۰ هزار تن در سال بود که بعدها به ۶۰ هزار تن در سال رسید. مسؤلیت خریداری سلاح و رساندن آن تا کراچی و چکالاه را سازمان «سی. آی. ای.» بر عهده داشت. از آن به بعد تا راولپندی و اجوری کمپ بر دوش «آی. اس. آی.» بود، از اجوری کمپ تا سلاحکوت های مرزی مسؤلیت تنظیم ها و از سلاحکوت های مرزی تا پایگاه های داخل بر دوش قومندانان گذاشته شده بود. صلاحیت سهم بندی سلاح و مهمات برای قومندانان در دست «آی. اس. آی.» بود و به قومندانانی که گوش به فرمان تر بودند، در جاهای مهمی چون نزدیک کابل، مراکز شهرهای مهم، میدان های بزرگ نظامی، شاهراه های عمومی (بیشتر راه سالنگ) و محل استقرار پایگاه های ارتش شوروی داده می شد. سهمیه تنظیم ها نظر به اهمیتی که برای «سی. آی. ای.» و «آی. اس. آی.» داشتند، فرق می کرد. برای گلبدین ۲۰ درصد، برای ربانی ۱۹ درصد، برای سیاف ۱۸ درصد، برای خالص ۱۵ درصد، برای مولوی نبی ۱۵ درصد، برای گیلانی ۱۱ درصد و برای مجددی ۵ درصد می دادند. این ارقام می توانست بر طبق نظر یا صلاحدید گردانندگان بخش افغانستان «آی. اس. آی.» تغییر بخورد. مخصوصاً برای گلبدین که از اکثر این تنظیم ها کمتر می جنگید (بیشتر در جنگهای داخلی با تنظیم های دیگر درگیر بود)، گاه تا ۳۰ درصد هم سلاح و مهمات داده می شد. مصارف نقدی این تنظیم ها را نیز سیا می پرداخت. گرچه در سالهای اول کم بود، اما بالاخره تا ۱.۲ میلیون دالر در ماه رسید. این تنها نبود، شبکه های استخباراتی کشورهای مختلف امپریالیستی و عربی نیز برای آنها نقدینه می پرداختند. سیاف که مستقیماً مورد حمایت دولت و هابی عربستان سعودی قرار داشت، پولهای بسیاری از این کشور به دست می آورد. دولت عربستان در ۱۹۸۵ جایزه «روشنفکری شاه فیصل» را به سیاف داد و یک بار ۲۰ میلیون دالر پول نقد برایش تقدیم کرد.

برای این که مجاهدین سلاح های پیشرفته را استعمال کرده بتوانند، ابتداء در ۳ محل و بعد در ۵ محل، مراکزی برای آموزش آنان در خاک پاکستان آماده گشت و تا زمان خروج نیروهای شوروی از افغانستان، بیش از ۱۰۰ هزار نفر درین پایگاه ها آموزش دیدند. کاروان های اسب و قاطر مجاهدین که یا فرسوده و یا مورد حملات هوائی شوروی قرار می گرفتند، هر ماه در تعداد آنها کاهش به وجود می آمد، لذا سازمان سیا برای رفع این کمبود، هزاران رأس قاطر از چین و هزاران رأس اسب و خر از ارجنتاین خریداری کرد.

به این ترتیب بعد از سالهای ۱۹۸۳ این جنگ به یک رویارویی کامل امریکا و روسیه مبدل گشت. رهبری جنگ، پول، سلاح، مهمات، آموزش، طرح و ستراتیژی جنگ از یک طرف به وسیله شوروی ها و از سوی دیگر به وسیله امریکائی ها آماده می شد. رهبران، کادرها، نظامیان و سربازان دولت پوشالی گوش به فرمان شوروی ها؛ رهبران جهادی، قومندانان، سرگروپ ها و جنگجویان طرف جهاد گوش به فرمان امریکائی ها بودند. ویلیام کیسی رئیس سازمان سیا پیوسته فریاد می کشید: «این حرامزاده ها (شوروی ها) را بکشید»؛ برژینسکی پیوسته از قرض ویتنام حرف می زد و یک افسر «آی. اس. آی.» می گفت «من دیگر به عنوان رهبر چریکی (مجاهدین) ظاهر شدم». درین جا دو حکم از سران دو طرف را مقایسه کرده، می بینیم که مفهوم رهبران حزب دموکراتیک و رهبران تنظیم ها جز مزدوران بی مقداری که هر یک به نفع یکی از دو ابرقدرت در این جنگ ناعادلانه می جنگیدند (یکی با تمسک دروغین برابری و سوسیالیزم و دیگری با تمسک کاذبانه دین و شریعت) چیز دیگری بوده نمی توانست.

بخشی از دستور اندروپوف عضو بیروی سیاسی حزب و رئیس «کی. جی. بی.» بعد از کشته شدن امین برای ایوانوف، کرپچینکو، بودگانوف و اوسکادچی در کابل: «در جهت تحت کنترل درآوردن اوضاع در کشور و در امر توسعه پایه های اجتماعی دولت جدید، باید به زودی بعد از تکمیل مرحله اول عملیات، به نیروهای سالم حزب دموکراتیک خلق کمک نموده آنان را مورد دستیاری قرار دهیم. همچنان باید تدابیر لازمی در جهت شامل ساختن آنده افرادی که وفاداری شان را به آرمان های انقلاب اپریل (کودتای ۷ ثور) و دوستی با اتحاد شوروی و رهبری جدید ارگانهای دولتی به اثبات رسانده اند، برداشته شود...».

در یکی از جلسات وحدت که ضیاءالحق تا دو شب با رهبران جهادی خود ساخته، نشست و گفت و گو کرد و به نتیجه نرسید؛ در حالت عصبانی این امریه را صادر کرد: «تنظیم ها موظف اند که به زودی یک ائتلاف هفتگانه را به وجود آورند و بدین ارتباط در ظرف سه روز اعلامیه مشترکی را صادر نمایند.» و این کار بعد از سه روز صورت گرفت. گرچه آب دادن این همه گرگ درنده در یک ظرف ناممکن بود، اما آنان از ترس فوراً این کار را کردند، چنانچه روسها تا آخر قادر نشدند مزدوران خلق، پرچم و ستمی شان را بر یک آخور ببندند.

همان اختلافاتی که میان جناح های حزب دموکراتیک خلق افغانستان وجود داشت، در میان تنظیم های جهادی نیز به وجود آمده بود. آن ها تا زمانی که به طور مستقیم زیر دست و نظر بادران شان قرار داشتند، با این که یکی مقابل دیگری رجزخوانی می کردند، اما قادر به رویارویی مستقیم نبودند. با این که گاه مشاجرات شان به دشنام های کوچکی می رسید (مجددی یک بار گلبدین را مفعول خطاب کرده بود) اما وقتی سازمان سیا برای شان دستور می داد تا دور هم جمع شوند و اتحاد بسازند، به فوریت این دستور به اجراء در می آمد. جناح های مختلف حزب دموکراتیک خلق نیز وقتی سایه شوروی ها بر سر شان قرار داشت، همه گوش به فرمان بودند و با این که ببرک را برکنار و نجیب را به جای او نصب کردند، پرچمی های طرفدار ببرک نفس نکشیدند و با گردن کجی و چشم خمی آن را قبول کردند. مگر به مجردی که سایه مستقیم امریکائی ها از سر رهبران تنظیمی و سایه شوروی ها از سر رهبران حزب دموکراتیک کم شد، گلو و شکم یک دیگر را دریدند. قیل از آن که شوروی ها به افغانستان بیایند، امین، تره کی را کشت و بعد از آن که از افغانستان بیرون شدند، شهنواز تنی کودتا کرد و بعد دوستم راه فرار نجیب را بست و زمینه قتل او را مساعد

ساخت. نگاه گذرا به اتحادهای تنظیم ها که همه نام اسلامی دارند، نشان می دهد که اینها چقدر پوشالی و مزدور بوده اند.
ادامه دارد